

فهرست مطالب

۷	مقدمه مترجم
۹	پیشگفتار
۱۱	فصل اول: یک غریبه
۱۷	فصل دوم: رؤیاهای بیابانی
۲۹	فصل سوم: آتش بازی و اسنوبرد
۴۷	فصل چهارم: یک دنیای متفاوت
۵۷	فصل پنجم: لبه پرتگاه
۷۳	فصل ششم: بیداری
۸۱	فصل هفتم: جابه جایی زمینی
۹۵	فصل هشتم: خانه
۱۱۱	فصل نهم: یک فصل جدید
۱۲۱	فصل دهم: یک هدیه
۱۳۵	فصل یازدهم: اتصال
۱۴۹	فصل دوازدهم: نقشه عملی
۱۶۱	فصل سیزدهم: انتقال
۱۶۷	فصل چهاردهم: افق ها
۱۸۱	فصل پانزدهم: مسابقه
۱۸۹	فصل شانزدهم: نقش های تازه
۲۰۳	فصل هفدهم: سوچی
۲۱۷	فصل هجدهم: ریتم جهانی
۲۴۱	بازتاب ها

مقدمه مترجم

خواندن کتاب‌ها و شنیدن سخنرانی‌های انگیزشی، گویا هیچ‌وقت برای هیچ‌یک از ما تکراری نمی‌شود.

چنان درگیر روزمرگی‌ها و مشغله‌هایمان هستیم و موانع مانند کوه‌هایی عظیم بر سر راهمان سبز می‌شوند که معمولاً توانایی‌هایمان را یا از یاد می‌بریم یا اصلاً آن‌ها را باور نداریم.

شنیدن داستان زندگی شخصی مانند ایمی پردی یا افرادی از این دست که بر مشکلات به‌ظاهر لاینحل فائق آمده‌اند، از چند نظر جذاب است:

یکی اینکه تا از دست دادن همه‌چیز در زندگی، از ورشکستگی‌های مالی تا سلامتی و حتی از دست دادن عضوی از بدن، یک قدم یا حتی یک چشم‌برهم‌زدن فاصله است.

همه چیزهایی که خود را بی‌چون و چرا صاحب اصلی‌شان می‌دانیم؛ خانه، ماشین، ثروت و حتی فرزند و سلامتی، چیزهایی عاریه‌ای و دنیوی هستند که به ما تعلق ندارند؛ بلکه فقط وسیله‌هایی گذرا هستند که در این دنیا در اختیار داریم تا به‌نحوی شایسته آن‌ها را به کار بگیریم.

عارفی بزرگ می‌گوید: «انسان‌ها را دیدم که بسیار هراسانند، آخر برای چه؟ آن‌ها که چیزی برای از دست دادن ندارند.»

باور به بی‌ارزشی دنیا، دیدی دیگر و عمیق‌تر و آسوده از هیاهوهای زندگی امروزی، برایمان به ارمغان می‌آورد.

از سوی دیگر به ما نشان می‌دهد که این افراد نیز بعد از قرار گرفتن در توفان‌های سهمگین و غیرقابل‌پیش‌بینی زندگی، همگی مثل ما لحظات درماندگی، افسوس و

ناامیدی را به وفور تجربه کرده‌اند. حتی مقابل کسانی قرار گرفته‌اند که به هیچ وجه به محقق شدن خواسته‌های آن‌ها باور نداشته‌اند.

ولی یک باور درونی، باور به اینکه همه چیز به من و همتم و خواست خدا برمی‌گردد، مثل یک موتور محرکه عمل می‌کند. زندگی فقط یک فاصله کوتاه بین زندگی و مرگ نیست، فرصتی است برای تجربه کردن، دیدن و اندیشیدن^۱ و این تماماً به ما برمی‌گردد که این فرصت کوتاه را تبدیل کنیم به جمله معروف اقبال لاهوری که می‌گوید: «زندگی، در صدف خویش گوهر ساختن است». یا رکود و بی‌هدفی را ترجیح دهیم.

بدون شک سرچشمه تکامل، تحول است و مشکلات می‌توانند به منزله تلنگرهایی برای این تحولات باشند، مواقعی که برای پشت سر گذاشتن یک مشکل چاره‌ای به جز تغییر یافتن نداریم، در واقع قدمی به سوی تکامل برمی‌داریم. انعطاف‌پذیری و تغییر بدون حس شکرگزاری آسان نخواهد بود؛ زیرا با اطمینان از لطف خدا و سپاسگزاری از اوست که برداشتن قدم‌های بزرگ و تحولات بنیادین امکان‌پذیر می‌شود.

امیدوارم در طول خواندن این کتاب که با ادبیات ساده و بی‌ریای نویسنده احساس صمیمیت و همدردی در ما برانگیخته می‌شود، مسائل و نکته‌های مثبتی که شما را به لحظات تحول‌برانگیز رهنمون کند، برایتان آشکار شود.

در پایان از همسرم بی‌نهایت سپاسگزارم که اگر به خاطر حمایت‌ها و محبت‌های بی‌دریغش نبود، هرگز قادر به ترجمه این کتاب نبودم.

فرزانه ابوالقاسم فیروزکوهی

بهار ۱۳۹۶

۱. مصلح آیه ۴۶ سوره حج که درباره کافران می‌گوید: آیا در زمین به سیر و تماشا نرفتند تا دل‌هایشان بینش و هوش یابد و گوششان به حقیقت آشنا شود؟ چشم‌های سرشان کور نیست ولیکن چشم دلشان کور است. قرآن کافران را کسانی می‌داند که در زمین سیاحت نکرده و در نشانه‌های خدا تفکر نمی‌کنند.

پیشگفتار

سفر به دوردست‌ها فقط با یک قدم کوچک آغاز می‌شود.

لایوتسه

اگر زندگی شما یک کتاب بود و شما نویسنده آن بودید، دوست داشتید داستان زندگی‌تان چگونه رقم بخورد؟ سال ۱۹۹۹، طی یکی از سخت‌ترین چالش‌های زندگی‌ام، دقیقاً همین سؤال را از خودم پرسیدم. راهی که مرا به این سؤال مهم - و هزاران دنیای شگفت‌انگیزی که بعدها تجربه کردم - رساند در واقع داستانی منحصر به فرد است که تاکنون فقط با دوستان و وابستگان نزدیکم به اشتراک گذاشته‌ام.

سال‌ها قبل از اینکه برای اولین بار روی صحنه برنامه «رقص با ستاره‌ها» چاچا برقصم، حسی غریزی و قوی از درون با من نجوا می‌کرد که: «تو برای انجام کارهای خارق‌العاده‌ای اینجا هستی.» این حس غریب و آگاهی از اینکه برای انجام کارهایی فراتر از روزمرگی‌های معمولی ساخته شده‌ام، از دوران کودکی در بیابان‌های سوزان لاس وگاس تا کوه‌های پر از برف در سوچی^۱ روسیه با من همراه بود. در طول این مسیر پرفراز و نشیب، با تمام وجود آنچه را می‌توانید تصور کنید احساس کرده‌ام: خستگی مفرط، نشاط، وحشت، شعف، دل‌شکستگی، بی‌انگیزگی. همچنین، به جاهایی سفر کرده‌ام که حتی رویاپردازی محض، مثل من، نمی‌توانست در قشنگ‌ترین تصویرسازی‌های خود آن‌ها را مجسم کند.

این کتاب نه تنها داستان سفر پر مخاطره زندگی من است؛ بلکه داستان سفر